



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE8500



CHECKED-2002

## بسم اللہ الرحمن الرحیم

فلما كان الواجب قد جاء العالم حاداً ثم قصد اوقات الصفات قائم بالذات الالهية والصلوة نازلة على الصلوة  
 الانسانية الكاملة الشاملة الرحمة العامة والخاصة التي هي مظهر الذات المعبودة فكيف تفعل وكيف لا تفعل  
 على المرتبة الجامعة والبروز في درجته حضرت خواجہ باقی باللہ رحمہ اللہ براہین قاطعة مصنفہ مولوی  
 خلیل احمد اتفاقاً افتاد از ان خلاصہ این معلوم گردید کہ مولوی رشید احمد لنگوئی قائل و معتقد امکان کذب  
 و جواز خلف الوعد است مولوی عبد السمیع رامپوری ساکن میرٹھ شاید کہ بران عیب نوشتہ مولوی خلیل احمد  
 بابر رشید احمد برائے اثبات امکان کذب رد عبد السمیع ساخته بدعت جہل و ضلالت خود را مولوی عارف  
 مسد گردانیدہ اند چونکہ مولوی رشید احمد مقتداے عوام شنیدہ شدہ و اظہار این مسئلہ موجب فساد اعجاز  
 و ضلالت امت حضرت رسالت آبی صلی اللہ علیہ وسلم بود فقیر محمد غلام نبوی غنچزاری اہل اسلام کہ در  
 برائے اظہار حق و ہدایت است چند سطر از انجہت ضرورت در کتابت آور دو چونکہ شنیدہ شدہ کہ بعض  
 ناقصان نیم ملایان خطہ ایمان از ہندوستان پیران ہندوستان بطران باش بریلی و در شہر دہلی غیر از اینچنان  
 دیگر را نیز علم عیب ثابت می گویند حیرت بیان از ان نیز بطریقہ انکشاف حقیقت و اظہار حق حکم موافق باور  
 از برائے صیانت امت حضرت صلی اللہ تعالی علیہ وسلم از بدعت مع بیان عدم جواز امکان کذب و خلف الوعد

الحق گردیدند این بدن حکیم علم بدان که شیئی موجود فی الخارج را می گویند و موجود و برهه قسم است یک موجود  
فی الخارج است فقط چنانچه ذات واجب الوجود و اوصاف نبوتی او که فقط موجود فی الخارج اند در ذین موجود  
نیستند مگر با وجود این وجه بالکشف در کم و کیف محدود و متصور نیستند اند که چند چند مقدار و وجه انداز دارند و چه طور که از تصرف  
عقل خارج اند و می موجود فی الذین است فقط چنانچه منتسب الوجود از نشانه بجان باری تعالی و عیوب اوصاف  
و برهه سلوب شده او که آنرا اوصاف سلبی می گویند چنانچه بجز این امکان کذب و جوارح ظلف الوعید و غیره از برهه  
او که فقط موجود فی الذین اند در خارج نیستند که او جل و علی بنام او موصوفه بقدر وسعت و حمایت است و  
آن و این ضد یکجا جمع نمی شود پس قسم موجود فی الذین و فی الخارج هر دو است چنانچه ممکن الوجود که بر چندین  
عالم مخلوق باری تعالی هم در ذین موجود است هم در خارج یعنی الدین ابن عربی رئیس الاولیاء اقدس سر گفته  
که مرار از شئی در قوله تعالی ان الله علی کل شیء قیوم فکر بزرگ ممکن است نه واجب و منتسب که این هر دو عقل سلیم  
در تها از شئی خارج اند پس بنا برین اگر کسی گوید که کذب باری تعالی جائز و ممکن است این قطعی کفر است که  
اگر این ممکن شود که الله تعالی دروغ گوید پس این قاعده است که بر است جوارح جعل مشتبه بر ذوات اولیا قیام می  
ضروری است و بر است صد و اسر فعل بالقوة ضروری است اگر صد و در کذب از الله تعالی جائز گردد پس  
باید که کذب بر ذوات او سبحانه و تعالی قائم باشد و انسان را نه برین جائز شود که الله تعالی را کاذب گوید و حال  
اینکه او جل و علی شانه از همه عیوب سبحان و منزه است و قائل نیز نگفتن کذب او قطعی کافری گردد و ظلف الوعید  
یعنی داخل گردانیدن الله تعالی که کفار را در جنت هرگز جایز نیست اگر کسی گوید که در دلتخار آمده که جل و علی بجز از خلف  
فی الوعید نظایر مانی المواقف و المقاصد ان الاشاعره قائلون بحوازه لانه لا یجد نقصا بل جود او که با جواب اینکه این  
قول از چند جهات بر است جواز ظلف الوعید دلیل نمی تواند شد یک اینکه صاحب رد المحتار اگر نقل راست باشد  
این قول اشاعره را بر است اظهار قول ایشان نقل کرده نه بر است عمل چنانچه نگفتن قول معتزله و حکماء دیگر  
اهل هوا از شیعه و خوارج را حنفیان قول شافعیان را مثل بر است اظهار نهیب ذکر می کنند نه بر است عمل  
زیرا که فقهارم از احکام بیان می کنند و حکم هر چه باشد ضروری است که اولیاء او بعد کتب صنعت اجماع قیاس  
ثابت می باشد و جواز ظلف الوعید را یکی از اولیاء شریعت نیست نه یعنی که صاحب رد المحتار اسناد از آن  
باشاعره کرده اگر معمول او بود پس پیشخص اسناد بقوله قائلون بحوازه بایشان چرا اینگونه در ویم اینکه حساب  
مواقف و مقاصد اگر اسناد ایشان راست می باشد اسناد جواز ظلف الوعید به اشاعره بطریقه بارسانی است

نه بطریق اسناد و حال اینکه هر چهار مذاهب و ممالک نیست جماعت بدین متفق اند که خبر و رسل رسول الله صلی الله  
 تعالی علیه وسلم خارج از قرون و اربعه در قرن خاص قابل اعتناء نیست مدعی جواز و عدم جواز نمیشود پس قول رسل  
 مشکوکین مستانین صاحب موافقت و مقاصد چه طور دلیل قابل اعتناء خواهد شد سویم اینکه این مسئله اعتقادی است  
 و در اعتقادات محض تقلید بغیر از طلب دلیل اتفاقا جایز نیست بلکه نزد اهل حق اشعری متبوع اشاعره تقلید در  
 ایمان نیز صحیح نیست چه بازم اینکه اشاعره معتقدان نبودند محض شککین بودند و حضرت امام ابو یوسف در گفته  
 که ما را بهیچ حکم غیر فقیه مکره نیست که ایشان بر سیم معتقدند و جایز نیست پیروی عقل می کنند براسه اثبات حکم  
 ایت و حدیث را و دلیل نمی گیرند نیز چیم اینکه ظاهر معلوم میشود که جواز خلف الوعید قول اشاعره نیست که ایشان  
 تابعان ابو الحسن اشعری اهل سنت جماعت مذاهب ایشان ترک عقل نیست در مقابل شرع این قول معتبر است  
 که امام معتزلی گفته چینی کرده براسه قوت ادب خود اسناد جواز خلف الوعید را با شاعره نموده و باین طریقه مشهور گشته  
 بنا بر شهرت سبکی از دیگران نقل میداند بنا بر اصل ششتم اینکه بشرطی اگر اشاعره جواز خلف الوعید گفته نیز  
 یا شد مگر عمل بدین حرام هرگز جایز نیست زیرا که بنا بر این قول ایشان بر قاعده معتزله است که قاعده ایشان  
 اینکه چون در میان عقل و شرع معارضه آید و عمل بر هر دو ممکن نباشد آیت و حدیث را متروک عمل بر عقل واجب  
 می گویند پس اینجا نیز الله تعالی میفرماید *أَجْمَعُوا* در کلام خود و جنت را بر کفار حرام ذکر کرده و اشاعره که بر قاعده  
 معتزله گفته جنت را بعقل کفار را جایز می گویند و درست و جواز ضد کما جمع نیز نمیتواند پس چه طور این قول  
 ایشان مردود خواهد شد این یک دیگر ظلم و جهالت است که ظلم و باج و الاستیلا ناقض خود حکم صریح حکم علام  
 الغیوب کامل دانایان و حقائق الاشیاء را منسوخ میسازد و دلیل الا شاعره لانه لا یدلفقضا باطل غیر صحیح است زیرا که  
 اگر این جایز شود که الله تعالی بجهل کفار و مشرکان را جنت برسد پس درین چند بافتضات لازم می آیند یک اینکه  
 نزول کتب سماوی و ارسال رسل و تبارک و تعالی چه است و عید در قرآن مجید و خلقت و وزخ جمله امورات لغو و  
 بلا فائده خواهد شد و این محال است و دوم اینکه اگر مشرکان جنت روند پس الله تعالی الابد و زخ این وعد  
 کرده که ترا از سنگها و انسان پرخواهم کرد این شکسته خواهد شد و الله لا یخلف الیعاد سویم اینکه اگر مشرکان را نیز  
 جنت جائز خواهد شد پس مامور ساختن الله تعالی انبیاء علیهم السلام را بتبلیغ احکام و تکلیف گردانیدن مومنان  
 با حکام شرع محض تکلیف خیریه فائده ندارد که مومنان دوستان باری تعالی و مشرکان دشمنان او هر دو  
 فریق یکسان شوند بلکه دین الاسلام باطل خواهد شد و قول بدین گفته است چه بازم اینکه چون بکفر و شرک

نیز یافتن جنت جائز شود پس کفار ایمان بپوشی آرند و مؤمنان بقتل ایشان چراغ موارند و وزخ بر آید چه  
 پیدا کرده سبحان الله رسول الله تعالی نذر اند شرکان را از وزخ ترسانیده از شرک باز منعی دارند  
 جنت بر ایشان حرام می گویند قائل جواز خلف الوعد دخول ایشان از جنت جائز گفته بقیام شرک ایشان را  
 و لاوری میدهند و قول ایشان جود او را گویند که اندیشی هست زیرا که قیمت بر کوه مؤمن صد و صد و پیمیشند  
 و دیت حرم مؤمن مقتول بقتل خطایا شبیه عده هزار و پیمیشری اند و بسیار مؤمنان اند که نان خشک بخورند و شکم  
 سیر نخیزند یافت و بسیار گمانند که الله تعالی درین دنیا بر ایشان جود و کم کرده و از ده و از ده هزار از  
 چهره شای کم زیاده قیمت شیر گوشت و پلا و خوردن ایشان است اگر الله تعالی سگازار و زیامت نیز جنت  
 بر ندان نیز جود کم است مگر قول بجواز دخول سگان در جنت تا هنوز هیچ اخذ نکرده که جنت اعدت للمؤمنین  
 است و اگر الله تعالی درین دنیا خطاب نبوت هر کس را بخشد یا پس از خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه سلم  
 دیگر بر نبوت دهد یا بر وز قیامت مراتب همه مؤمنان را بمراتب انبیاء علیهم السلام برابر سازد این نیز جود و کم  
 است و این علت خلف الوعد در اینجا جاری میباید داشت مگر قول بدین هیچ اخذ نکرده و نه جائز است که  
 درین وعده خاتم النبیین بشکند و خلق ایشان من نقضت باطل می گرد و اگر جواز خلف الوعد در حق او نقض  
 این الله علی کل شیء قدیر اگر اخل میشود پس باید که جواز خلف الوعد نیز در آن داخل شود و دخول همه مؤمنان  
 در وزخ جائز گردد و این هرگز جائز نیست که مؤمنان و وزیران خواهند شد و دخول کفار در وزخ طولی تا  
 نیز از نبوت انداخته که لفظ خالد بن در قول تعالی فیهما آیتان بکار با حکم گفته احتمال تغییر و تبدیل ندارد و کفار  
 ابد الابد در وزخ باشند خلاصه اینکه هر شخص که تعقل ناقص خود کذب الله تعالی را جائز میشمارد یا میگوید این قطعی  
 کافر است که کذب حبیب است و او حق شانه از همه حبیب سبحان و منزه است لازم آن اینکه این جائز و  
 ممکن است که باری تعالی از حبیب پاک نشود که جائز را وقوع محال نباشد و وقوع کذب باری تعالی محال  
 است نه پیرا که اوصاف ذاتی ثبوتی او سبحانه تعالی صادر بالايجاب اند بهین طور عدم کذب و دیگر حبیب و صا  
 سلبی او بالايجاب اند و قدرت الله تعالی بر خلقت کذب و دیگر حبیب اگر مستعمل می شوند در مخلوق مستعمل  
 می شوند نه در ذات خود او و البتة الله تعالی خالق خلف الوعد و الوعد در عالم است نه در ذات خود و اگر کسی  
 بر جواز خلف الوعد قول تعالی از الله علی کل شیء قدیر دلیل می گید این تفسیر بر آید خود هست حتی الدین  
 این عربی رح گفته که قیل من نقضت بر آیت کفر پس بنا برین مستدل آیت مذکوره بر جواز خلف الوعد کافران

خواهد شد و اجماع اصحاب که حکم قرآن و خبر متواتر دارد و اجماع مجتهدین متقین که حکم خبر مشهور دارد و اجماع  
متأخرین که حکم خبر واحد دارد و نیز بدین معتقد است که الله تعالی شرک را هرگز عفو نمی کند و دخول ایشان در جنت  
حرام جائز ایشان دوزخ است ابد الا بدلیس هر که جواز خلف الوعید میگوید این نیز از اجماع اصحاب خبر  
انکار موجب کفر است و اتفاق شدید و معتزله و دیگر اهل بهو و اجماع شرط نیست بلکه دلائل قطعی حکم چهار را  
در کتاب آیت تفسیر و حکم و درست خبر متواتر و در اجماع اجماع اصحاب و در عدم عفو شرک و تابید شرکان در  
دوزخ و حرمت جنت بر ایشان هر چهار دلائل موجود اند پس مدعی جواز خلف الوعید که از چهار دلائل نقل  
می کند نزد شرع چه طور کافر نخواهد شد اگر مدعی می گوید که کذب بدو قسم است یک نعت دیگر دم است پس کذب  
در وعید نعت است این اعتبار خود معتبر است معتبر نیست که وضع کذب برائے دم است و متنی چهارمی  
نیز مراد نمی تواند شد که یکی از متبرکات خمس حقیقت در بحال موجود نیست چنانچه یک با دیگر سه دشنام زنا دم  
و شاتم گوید که مراد ما از زنا بالا رفتن بکوه است تا دلی خود را و معتبر نیست حد قذف بر جاری شود و اگر کدام دیگر  
عالم یا جاهل این اعتقاد مدعی راجع دانند این نیز کفر است که باطل قطعی راجع دشمن ضرر کفر است و تعلم  
طالبان از تابان بهین طور ملبوس نیز جائز نیست که در حدیث لکل مجلس تاثیر آمده و مجلس استاد فاسد  
الاعتقاد ضرر و مطالب علم تاثیر می کند اگر مدعی جواز امکان کذب باری تعالی و خلف الوعید در بیان  
عوام کالانعام مشهور بولایت می باشد صحت از و حرام هرگز جائز نیست که او از جهت مخالفت نصرت  
محمدی ظاهر اولی نیست و مرید پیر مصل ضرر ضال نیز می گردد و اگر در کسی ظاهر همه علامات اسلام  
موجود باشند و یک مسئله را در اعتقاد از کفر می گوید این کفر کاذب همه علامات ظاهری است -

بحث در بیان علم غیب ابتدا آنکه علم پوشیده بهشت قسم است - علم غیب - علم کاشفه علم لدن  
علم باطن - علم الحقیق - علم الهام علم خواب - علم فراس - علم غیب مشاهده هر پوشیده موجود فی نفس الامر  
بنیاز از تعلیم و تدبیر و بغیر از واسطه و استعمال اسباب علم است و علم کاشفه اظهار الله تعالی است استر  
را بر دل و ولی و علم لدن نمایند الله تعالی است ولی را مسئله پوشیده نامعلوم در وقت مراقبه و علم باطن  
درین سالک است اسرار و تجلیات مندرجه را در سینه خود - و علم باطن شنیدن سالک است و از  
غیبی نامعلوم است را از کبرای باری تعالی و علم الهام دانستن مؤمن است چیزی نامعلوم را با القای  
خیر و دل با و علم خواب اشاره دادن الله تعالی است مؤمن خواننده را در حالت خواب و علم فراس است



داشتن مؤمن است امری البصافی دل پس قسم اول خاص برائے اللہ تعالیٰ است عبارت نص قوله  
 تعالیٰ در رکوع چهارم سوره کهف قُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَيْسَ لَهُ لَكُنْ عَيْنُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ یعنی  
 خاص اللہ تعالیٰ را معلومند است بشمار غائبه از انسان در آسمانها و زمین و امثال این آیت در قرآن مجید  
 بسیارند و عبارت نص قوله تعالیٰ لَا يَعْزُبُ عَنْكَ الْكَفُورُ وَالْعِصْيَانُ اِنَّكَ عَنِ النَّاسِ عَلِيمٌ یعنی  
 تحقیق سخن دیگر نیست اینکه علم غیب خاص برائے اللہ تعالیٰ است دیگر هیچ کس را نیست نه ولی را و نه نبی را  
 ملا علی قاری آیت نه غیب السموات والارض را دلیل گرفته گفته که بر اینها علیهم السلام را علم غیب می گویند آن  
 کافر است و حضرت محمد مصطفی و المجتبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم را نیز علم غیب موجود نبود و عبارت نص قوله تعالیٰ  
 تِلْكَ مِنْ اَنْبِیَاءِ الْغَيْبِ نَفِیْهِمَا لِيَا لَيْتَ فَلَکُمُ نَفْعًا اَنْتُمْ وَلَوْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ هٰلَا وَتَعَارَتْ ظَاهِرُ  
 قوله تعالیٰ در رکوع پنجم سوره عمران ذٰلِكَ مِنْ اَنْبِیَاءِ الْغَيْبِ نَفِیْهِمَا لِيَا لَيْتَ فَلَکُمُ نَفْعًا اَنْتُمْ وَلَوْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ هٰلَا وَتَعَارَتْ ظَاهِرُ  
 اَذِیْلَفُتَنْ اَفَلَا تَعْلَمُونَ و عبارت ظاهر قوله تعالیٰ در رکوع یازدهم سوره یوسف ذٰلِكَ مِنْ اَنْبِیَاءِ الْغَيْبِ  
 نَفِیْهِمَا لِيَا لَيْتَ فَلَکُمُ نَفْعًا اَنْتُمْ وَلَوْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ هٰلَا وَتَعَارَتْ ظَاهِرُ قوله تعالیٰ در رکوع اول سوره  
 و سلم بعلوم غیب سخنان مذکوران را می پندارست پس وحی را چه ضرورت بود که خاصه علم غیب اینک حال را نبی  
 و مستقبل را بنیاد از تعلیم غیر یکسان می دانند و این مختص بالله تعالیٰ است رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 همین طور نبود لقوله تعالیٰ در رکوع اول سوره بَشِّرْ مَا كَانُوا یُحِبُّونَ رِیَاضًا لَّکَ هُوَ اگر حضرت رسول  
 صلی اللہ علیہ وسلم را علم غیب بود پس لشکر پادشاه ملایک اللہ تعالیٰ را نمی دانستند ازین وجه که او را  
 علم غیب نبود لقوله تعالیٰ در سوره الفطار وَمَا اَدْرَاکَ مَا یَوْمُ الدِّیْنِ ثُمَّ مَا اَدْرَاکَ مَا یَوْمُ  
 الدِّیْنِ و قوله تعالیٰ در سوره تطهیر وَمَا اَدْرَاکَ مَا یُحْیِیْنَ و قوله تعالیٰ وَمَا اَدْرَاکَ مَا عِلِّیُّونَ و قوله تعالیٰ  
 در سوره قدر وَمَا اَدْرَاکَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ و قوله تعالیٰ در سوره قمر وَمَا اَدْرَاکَ مَا الْفَارُغُ و قوله تعالیٰ در سوره  
 هزله وَمَا اَدْرَاکَ مَا الْخَطِیْطُ و امثال این در قرآن مجید بسیارند اگر حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را علم غیب  
 بود پس اللہ تعالیٰ استقامت یعنی فی علم او بر اشیا مذکوره چه اسیر بود و باز بیان اشیا مذکوره چه بخود  
 چه امیر بود پس رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم خود گفته که مرا علم غیب نیست عبارت قوله تعالیٰ در  
 رکوع بیست و سوم سوره اعراف قُلْ لَا اَمْلِکُ لِنَفْسِیْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا اِنَّهٗ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَاَوْکَدْتُ  
 اَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سَبْتَ لَکُمْ مِنْ الْحَبْرِ وَمَا مَسَّنِیَ الشَّوْکُ یعنی اگر چه غایت می دانم البته بسیار کرده ام و الله را





عوام الناس و علماء انتموه علم بے جهل و یا سیرگمراه میگردد و شیاطین نیز تکفیر ایشان را امر گرفته امر قبیح موجب  
 کفر را در نظر ایشان حسن و معتزین ایشان را بد و محققت شدن جاهلان خوش گشته فخر می کنند و رنه اظهار استقامت  
 کذب باری تعالی و اثبات علم غیب رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم را چه ضرورت بود از زمانه حضرت  
 صلی الله تعالی علیه و سلم و اصحاب رف و مجتهدین متقدمین و متأخرین تا اینوقت درین مسائل موجب فساد است  
 حضرت صلی الله تعالی علیه و سلم هیچ احد چون و چرا بحث و مباحثه نکرده هنوز نیم ملایان خطر اله ایمان صدی  
 سیزدهم که گرگان از ایشان امن خواسته درین مسائل واجب الاستیثنا جنگ و جدل شروع کرده اسناد  
 کفر یک بد گیر نموده فساد و فتنه و عناد را برپا ساخته و علماء و اینک الله تعالی فرمود است که او کایمحل  
 کایمحل نور بالذات و الصفات لا تکیسب صفات و لا یخارجها و لا یتغیر تعالی عن الجنس و البهائم  
 و رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم بالعکس ذی مثل هست گفته او یجد و تصور بالذات و الصفات  
 لای ممکن است و بنا و خدایت و تغییر لانه ذات جنسه و نوعه معلوم معین انسان و بشر رسول نبی الله تعالی  
 الی الخلق لیتلخظ الا حکام و جهات کت و اگر او صلی الله تعالی علیه و سلم نیز مثل باری تعالی بعلم غیب معنی  
 گردد پس باید که علم او نیز مثل علم باری تعالی غیر محدود و متصور و غیر متغیر گردد و قول بدین شرک است  
 که علم غیب خاصه باری تعالی است و خاصه چیز با وجودیه لانی غیره و دیگر از اقسام سبعة علم پوشیده انبیاء علیهم  
 السلام و اولیاء و روح و دیگر مؤمنان را نیز محجب است بعد از او مراتب خود می باشد اگر در کدام کتاب غیر از الله تعالی  
 کدام نه نبی یا کدام ولی را علم غیب ذکر باشد مراد مجازی که از اقسام سبعة می باشد که اطلاق یکدیگر بر بعضی  
 مجاز میشود نه حقیقت از قسم اول و علم رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم بدو قسم است یک وحی  
 جلی که این از قبیله تعلیم و تعلم است لقوله تعالی و علمه شکی لا یؤی دیگر قسم وحی خفی است و  
 این از یک از اقسام سبعة خالی نباشد اگر کسی گوید که الله تعالی علام الغیوب رسول الله صلی الله تعالی  
 علیه و سلم را بر جمله معلومات خود جزا و کمال علم داده بود این دروغ خیال فاسد و سوسه شیطانی از چند وجوه  
 باطل است یک اینکه رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم وجود بود انسانی و ملکی و حیوانی با انسانان بصورت  
 انسانی و بالمالک بصورت ملکی نبود و علم باری تعالی وسیع ربی کل شیء علیها است و کلمات باری  
 تعالی قل لو کان البحر مدا الذککات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثلنا  
 اند پس علم رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم بصورت انسانی و ملکی طاقت و استعداد این نمی داشت

که بر همه معلومات باری تعالیٰ جزو کل احاطه می توانست کرد لقوله تعالیٰ وَلَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ  
مِّنْ عِلْمِ إِلَّا مَا شَاءَ وَصفت موافق ذات می باشد چه که ذات رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه و سلم مثل  
ذات باری تعالیٰ نبوده کم بود پس صفت علمی او چه طور مثل صفت علمی الله تعالیٰ خواهد شد و در  
حالت صورت حقانی ذات رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه و سلم در ذات باری تعالیٰ مثل محو  
ستاره در ضیاء آفتاب مع تغییر ذاتی محو متلاشی گشته علم او در احوال محض ذات باری تعالیٰ بهود  
هیچ چیز از دیگر علوم در آن وقت او موجود نمی بود و منقوسی علم حق در علم صوفی کم شود با این سخن که  
با ویر مردم شود با علم صوفی عین ذات حق بود با علم حق علم صفات حق بود با چنانکه علم ولی بهین طور با  
پس علم رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه و سلم که علم عالم تاثیر نبوت نبی و ولایت ولی تاثیر ولایت او  
هست چه طور بدین منوال نباشد و در هر نبی صفت نبوت و ولایت هر دو موجود باشند (حدیث)  
أَكْبَلُ الْأَفْضَلُ مِنَ النَّبِيِّ بَصْفَتِ نُبُوتِ تَبْلِغِ أَحْكَامٍ وَبَصْفَتِ وَلَايَةِ إِمْرَائِهِمْ وَتَقَاخُرِ بِالْعَزَّةِ  
حاصل می نمایند پس در کدام حالت همه معلومات باری تعالیٰ معلومات رسول الله صلی الله تعالیٰ  
علیه و سلم میگردند و ویم اینکه علم باری تعالیٰ بر مخلوق خود از جنس و نوع و فرد و مرکب انداز طول و  
عرض عمق و وزن جسم و جوهر و ذات و عرض و برابر از لایحه بی هر چیز کیسان بطریق حضور و مشاهده هست  
که هر زده از کمالات با و حاضر هست هیچ موجود از غائب نیست و قوله تعالیٰ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَاتِ  
با اعتبار انسان هست یعنی الله تعالیٰ بهر چیز غائب باشد از انسان یا حاضر بطریق حضور و مشاهده عالم  
هست و علم رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه و سلم بهر چیز که نزد او حاضر بود و غایب بود و غایب بود و غایب بود  
اکمل الاكمل نبود چنانچه علم باری تعالیٰ بهر چیز که از او غائب بود و غایب بود و غایب بود و غایب بود  
از برای خود نشود و او دفع حاجت او را بر حلی یا خفی مطلع می گردانید درین نیز معلومیت او مثل  
معلومیت باری تعالیٰ من کل الوجه نبود این قاعده را نه بینی که عاشق معشوق را از خزانة خود می دهد  
اگر چه بسیار می دهد مگر کل خزانة نمی دهد و در پانهر بار آب می دهد اگر چه بسیار می دهد مگر کل آب نمیدهد  
علی هذا القیاس سویم اینکه الله تعالیٰ گفته فوق کل ذی علم حکیم یعنی بالا تر هر خدا و ند علم عالم زیاده  
در باریک و دانی و کثرت علم موجود هست اگر همه معلومات الله تعالیٰ رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه  
و سلم را معلوم گردند پس ضرور علم او با علم باری تعالیٰ برابر گردد آیت صریح و محکم باطل نخواهد شد و قول بدین

کفر است چهارم اینکه الله تعالی در کمالیت هر صفت واحد مثل هیچ احد را با خود را عطا نمی آن شرک است  
 ساختن که شرک یک گردانیدن باری تعالی را کسی را در کمالیت صفت خود و خلق الوجود است اگر معلومات او  
 همه رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم را من کل الوجود معلوم گردند پس این شرک است که کمالیت صفت باری  
 تعالی بالمقابل است و قول بدین شرک است پنجم اینکه خلاص رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم با  
 باری تعالی و محبت باری تعالی با رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم همین قدر از حد زیاد بود که علم  
 آن نزد باری تعالی است فقط رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم را غایت انداز آن معلوم نبود که چه حد  
 و نهایت دارد پس همه معلومات آن کجا معلومات این گشتند ششم اینکه گفته ذات و کمالیت هر صفت  
 باری تعالی خاص و او را معلوم است نه رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم را اگر چه او را معلوم بود که  
 پس باید که گفته آن محدود و متصور شده و بوحی علی یا خضر بیان کرده شده بود که ذات باری  
 تعالی فلان چیز است و اوصاف او همین قدر انداز دارند که او بتالیف مأمور گشته عدم بیان معلوم و را جائز  
 نبود لقول تعالی و ما هو علی الغیب یعنی این همه معلومات باری تعالی از کجا رسول الله صلی الله تعالی علیه  
 وسلم را معلوم گشتند اگر کسی گوید که بیان شده که گفته ذات و کمالیت او صفات باری تعالی از قبیل اسرار  
 متعلق حقیقت است اظهار این جائز نیست جواب اینکه چنانچه طریقه نبوت شریعت ظاهر می از رسول  
 صلی الله تعالی علیه وسلم نقل از ان زمانه تا این رسیده همچنین طریقه حقیقت و ولایت نیز از وضع  
 همه اسرار و تجلیات از ان وقت تا این سینه سینه آمده است اگر رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم  
 را گفته ذات کمالیت صفات باری تعالی بطریقه علم حقیقت معلوم بود که پس باید که معلومات این  
 نیز مثل دیگر اسرار و تجلیات در کدام سینه نقل گشته بود که و کلام ولی از کبریا و اولیاء و بعد از منبر  
 معلوم بود که هیچ احد را معلوم نیست معلوم گردید که مدعی درین دعوی محض جاهل مرکب است پنجم  
 اینکه اگر علم رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم مثل علم باری تعالی شده جمله معلومات او حضرت صلی الله  
 تعالی علیه وسلم معلوم بودند پس باید که در دیگر اوصاف ذاتی نیز مثل باری تعالی شده همه مقدورات  
 و سموات و مبصرات و ملکات و ارادات الله تعالی مقدورات و سموات و مبصرات و ملکات  
 و ارادات رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم گردند و قول بدین شرک است اگر بعضی ناقصان نیم طالبان  
 خطو ایمان می گویند که یحییهم الله فی القرآن لکن نقاص عن افهام الرجبالی و قرآن

تَبَيَّنَ لِكُلِّ شَيْءٍ وَحَضَرَتْ صَلَوةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرُتْقَانِ عَالَمٍ بَدِيسِ ضَرُورٍ بِرَبِّهِمْ  
 عُلُومِ عَالَمٍ شَدَّ جَوَابِ ابْنِهِ مَرُوقَصِيدِهِ اِمَالِي اَزْ جَمِيعِ الْعِلْمِ عُلُومِ شَرْعِيَةٍ بُوْدْنَدَنَ خِيَارِ عِلْمِ شَطِيقِ وَحُكْمَتِ اقْوَالِ عُلَمَاءِ  
 غَيْرِ تَابِعَانِ اَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَعِلْمِ نَجْمِ وَرَبْلِ وَجْهِ وَعِلْمِ سَحْرِ وَعِلْمِ حَقِّ وَعِلْمِ شَيْطَانِ وَبَارِي تَعَالَى بِرَبِّهِمْ عُلُومِ  
 مَذْكُورَةٍ كَامِلِ عِلْمِ هَسْتِ كِهْ خَالِقِ هِمَّ هَسْتِ بِيْنِ جَمْلَةِ مَعْلُومَاتِ اللَّهِ تَعَالَى چِهْ طُورِ مَعْلُومَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوةُ  
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَدَّ بَلَكِهْ اَكْرُ كَسِ عِلْمِ سَحْرِ وَعِلْمِ شَيْطَانِي شَيْطَانِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَوةُ اللَّهُ تَعَالَى  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَنَدِ گِرْدَانْدَانِ سَبْ مَوْجِبِ كُفْرِ قَائِلِ ابْنِ سَائِي تَوْبَةِ اَوْ نَبِيَزْدِ عُلَمَاءِ بَقُولِ نَحْيِ شُدُو وَتَبَيَّنَ  
 بَدْوِ قِسْمِ هَسْتِ يَكِ اِجْمَالِي دِيگِرِ تَفْصِيلِي هَسْتِ چِنَانچِهْ اِيْمَانِ يَكِ اِجْمَالِي دِيگِرِ تَفْصِيلِي هَسْتِ دَرِ بَخَارِ اَوْدِ  
 اَزْ تَبَيَّنِ تَبَيَّنِ اِجْمَالِي هَسْتِ وَرَنَهْ بِيْنِ يَكِ قُرْآنِ مَجِيدِ كَافِي بُوْدِ دَرِ گِرْ عُلُومِ رَا چِهْ ضَرُورَتِ بُوْدِ اَكْرُ  
 كَسِ جَابِلِ مِي گُوِيَدِ كِهْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوةُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَرْ جَاهِ كَسِ رَا حَاضِرِ هَسْتِ دَرِ رُغْ  
 بَاطِلِ مِي گُوِيَدِ كِهْ اِيْنِ خَاصِ حَقِّقَتِ اللَّهِ تَعَالَى هَسْتِ لَقَوْلُهُ تَعَالَى وَاللَّهُ مَعَكُمْ اَيُّهَا كَذِبُمْ وَلَقَوْلُهُ تَعَالَى  
 وَفِي السَّمَاءِ اِلَهٌ وَفِي الْاَرْضِ اِلَهٌ ط وَ يَكِ سَبْقِ اَزْ سَبْقَتِهَائِي نَقْشِبَنْدِيَهْ وَقَادِرِ مَعْنُوِيَهْ  
 نَبِيَزْدِ اِيْنِكِهْ اَللَّهُ حَاضِرِي اَللَّهُ اَكْبَرُ اَللَّهُ اَكْبَرُ هِمِيْنِ طُورِ رَهِجِ دَلِيْلِ نِيَادِهْ كِهْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوةُ اللَّهُ تَعَالَى  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَرْ جَاهِ مَوْجُوْدِ نَزْدِ كَسِ مَوْجُوْدِ هَسْتِ اِيْنِ هِمَّ تَحْنَانِ پِيْرَانِ مَبْدَعَانِ صَدِی سَمِيْعِ دِهَمِ اَفْتِرَا  
 بِرِ خَلْقِ رَسُولِ بَارِي تَعَالَى هَسْتِ اَرَسِ هِرْ كِهْ عَاشِقِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوةُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَدَّ فَنَاءِ  
 فِي الرَّسُولِ مِي بَاشَدِ حَقِيقَتِ مُحَمَّدِ مِي هِرْ وَقْتِ هِرْ جَا كِهْ بَاشَدِ دَرْدِلِ اَوْ مَوْجُوْدِ مِي بَاشَدِ وَهِرْ كِهْ عَاشِقِ اَوْ  
 كِهْ دَرُودِ مِي خَوَانَدِ حَضَرَتِ مَبَارَكِ صَلَوةُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحْوِ اَنْرَا مِي شَنْوَدِ وَغَيْرِ عَاشِقِ كِهْ مِي خَوَانَدِ  
 اَنْرَا طَلَا نَاكِ دَرِ اَنْجَا مِيَرِ سَانَدِ هَذَا رَدِیْتُ وَجَوَازِ اَكْرُ بَعْضِي لَعُوِي عِلْمِ وَحْیِ حَلِي يَا خَفِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَوةُ اللَّهُ تَعَالَى  
 تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَا عَالَمِ بَرِ عِلْمِ غَيْبِ كُفْتِهْ شُدُو جَا نَزْ هَسْتِ كِهْ خِيَارِ اَزْ عِلْمِ حَوَاسِ ظَاهِرِي عِلْمِ وَحْیِ حَلِي وَخَفِي  
 هِرْ وَرَا دِ لَغْتِ عِلْمِ غَيْبِ مِي گُوِيَدِ مَدْرُ لَعُوِي عِلْمِ غَيْبِ دِيگِرِ اَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دَاوِيَا رَحْرَا نَبِيَزْدِ بُوْدِهْ يَا  
 بَلَكِهْ عُلَمَاءِ رَا نَبِيَزْدِ بَاسْتِمَالِ عِلْمِ ظَاهِرِي عِلْمِ بِرَا شَيَا غَايِبِهْ اَزْ اَمُورَاتِ اَخْرَجِ وَغَيْرِهْ حَاصِلِ مِي شُدُو  
 لَكِنْ اَصْطَلَحَا حَقِي عِلْمِ غَيْبِ سَوَا سَ بَارِي تَعَالَى رَهِجِ اَصْدِرَانِیْسْتِ اَرَسِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوةُ اللَّهُ تَعَالَى  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَتَبِهْ جَانَمِهْ اَوْ نَبِيَّتِ كُجَوَامِعِ الْكَلِمَةِ اَللَّهُمَّ اَحْمَدُ لَكَ الرَّسُوْلُ اَللَّهُ وَمَا اَحْمَدُ لَكَ الرَّسُوْلُ اَللَّهُ  
 اَللَّهُمَّ تَعَالَى اَللَّهُ فَاتَّبِعُوْنِي يُحِبُّكُمْ اَللَّهُ اَمْنُوْا لِي وَرَسُوْلِي اَطِيعُوا اَللَّهُ وَاطِيعُوا الرَّسُوْلَ اَمِيْنُ

وَدُنْيَا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَدَرِجَتِي وَكَسَوْتَنِي لِبَاسًا مَّكَرَّمًا لِّعَيْنِ الْمُنَظِّرِينَ بَلْكَ مَنَاشِدِ اِيَّاهُ سَمِعَهُ  
 موجودات موجب اظهار ربوبيت در زمين محمد و آسمان احمد و جنت حامد و معراج محمود و زور و رعب  
 حبيب يعنى محب و محبوب مصرح نسبت آدم بها و چون نسبت مصدر فاعل است نسبت اگر گوئيم  
 بيان وصف آن لؤلؤ زبان سوزد و اگر خاصوش بنشينيم و لم غير خون برون ريزد با قدر و مرتبه آن  
 محبوب را عجب خود الله تعالى مى داند فقط و شمره از آن نيز كه با استقامت شريعت با او نسبتند  
 و متحرك با سوسى الله به لا اله الا الله ترسند و صفويان اين زمانه خالى اين ملك همه و كاندازان  
 از برائى حصول دولت و عزت بمریدى مریدان مردان و زنان بلا استعداد پيرى و غير فتن خوشالات  
 خير و خيرات امورات و نوشتن التوحيدات مشغولند عليل الله صلى الله تعالى عليه وسلم را چه مى دانند  
 مگر چنين قدر كه بجز دعوى صوفيت بلا حصول معنى او را با خالق خود او شريك مى گردانند و گفتوى  
 بسا ابله پس آدم روئى هست + پس بهر دست بنابيداد دست + كار شيطان مى كنند ماشولى +  
 اگرولى اينست لعنت برولى + اگر كسى صدق و كذب صوفياى اين وقت اين مملكت را معلوم  
 مى نواهد كه بايد كه تخمزن التوحيد و آخر نصيحت نامه مجموعه حقانى و مصباح الاعمال و كتابهاى حضرت  
 سلطان باهو و بارك الله عهده و قنوسى مولانا سى روم و قنوسى بوعلی شاه قلندر را مطالعه  
 نمایند در آن خوب بوضاحت حاصل و كاندازى ايشان معلوم مى شود - آتمنت الرسالة يتون  
 التوحيد و سميتهما يتنزيك التوحيد - فقط

الحمد لله والمنتهى که درین زمان سعادت تو امان رساله مبارک منتهى بهر

تشریح التوحید از رشحات کلام جوهر سلک صوفی

صافی حضرت مولانا مولوی محمد غلام نبوی سلمه الله الی

حسب فرمایش جناب لوی محمد کامل حسب سلمه الله الی

مطبع مجتبائی واقع در بلخ طبع

کر و بی بی محمد علی



۱۵۱۱





م ۱۹ ات

DUE DATE

ف  
۲۹۷۳۲۲

۸۵۰۰

١٩٣٢		٢٩٤٥٢٢	
٨٥٠٠			
تفريغ التوجيه			
DATE	NO	DATE	NO